

ع ر ح ی

بنگر چه فاحانه ، صبورانه مرگ را
در وسعت فشرده اغوش خود کشید
بنگر چه عاشقانه نهاد بوسه بر زمین
با زخمهای سینه سرشار از یقین
بنگر مسیح شهید با چه شوکتی
در جلجتا نشسته و قامت فراز کرد
بنگر که در رکاب عروج پا نهاد و رفت
در استوای بستر معراج سر نهاد
وقتی که می شگفت گل مصلوب قامتش
العاذران به شکوه گریستند بی شمار
بنگر چگونه میتپد دل خورشید روزگار
در لحظه های پر تپش یادگار او.